

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهاردهم ۱۳۹۷/۰۷/۲۲

موضوع: ضرورت توانمند سازی علمی در مسیر پاسخگویی به شبهات(۱۱) - ارزش و اهمیت شناخت شأن نزول آیات

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على

رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقرية الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

ما در رابطه با بحث روش‌های پاسخگویی عرض کردیم که ما باید کتاب‌های معتبر اهل سنت را شناسایی کنیم

و در استدلال به کتبی استناد کنیم که مورد تأیید آن‌هاست. در این زمینه ما شش تفسیر معتبر اهل سنت را توضیح

دادیم و شانزده تفسیر متفرقه‌ای که برای آن‌ها حائز اهمیت است و در رتبه دوم یا سوم است را نیز بیان کردیم.

یکی از بحث‌هایی که ما در استدلال، خیلی به آن نیاز داریم و ضرورت دارد در این زمینه خوب کار کنیم، بحث «شأن

نزول آیات» است. زیرا شأن نزول آیات بسیاری از حقایق را برای انسان روشن می‌کند. به عنوان مثال زمانی که شما

می‌خواهید آیه:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما

پذیرفتم.

سوره مائده (۵): آیه ۳

را بیاورید، خداوند عالم این آیه اکمال را در لابلای مطالب مربوط به حرمت گوشت سگ و خوک و میته و امثال آن آورده

است. آقایان ادعا می‌کنند که (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) به معنای این است که از ابتدا خوردن بعضی میته‌ها حرام شده

و لذا دین کامل شده است.

این در حالی است که وقتی شأن نزول می‌آید وسط، ما می‌بینیم که ده‌ها روایت تنها مکان نزول آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) را بیان کرده است. وقتی شأن نزول آمد، سیاق به طور کلی جای خود را از دست می‌دهد. یا مثلاً وقتی آیه شریفه:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آن‌ها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

سوره مائده (۵): آیه ۵۵

را می‌آورید، قبل و بعد آن در رابطه با تولی نصاری، یهود و دیگر ادیان است. اگر شما بخواهید سیاق را لحاظ کنید، سیاق می‌گوید که مسئله محبت است. گرچه ما این را قبول نداریم. ما در همین کتاب «نقد قفاری» ثابت کردیم که «لا تتولوا» که در رابطه با یهود و نصاری هست اشاره به بحث محبت نیست، بلکه بحث ولایت است.

یا زمانی که می‌خواهید آیه تطهیر را استدلال کنید، آیه تطهیر بخشی از آیه سی و سوم سوره احزاب است. قبل از آن در رابطه با زنان پیغمبر اکرم است و بعد از آن هم در رابطه با زنان پیغمبر اکرم است و تنها یک تکه چند کلمه‌ای در این آیه در رابطه با تطهیر است.

اگر شما بخواهید سیاق را لحاظ کنید، آیه مربوط به زنان پیغمبر اکرم است. ولی اگر شما بخواهید شأن نزول را رعایت کنید، آیات مربوط به زنان پیغمبر اکرم شأن نزول جدایی دارد و روایات و احادیث متعدد دارد و این قسمت از آیه:

(إِنَّمَا يَرِيذُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳

هم شأن نزول دیگری دارد. بنابراین بحث «شأن نزول» جایگاه بسیار مهمی در استدلال به آیات دارد که در این زمینه باید دقت بیشتری کنیم.

در رابطه با «شأن نزول» کتاب‌های زیادی نوشته شده است. قدیمی‌ترین و معتبرترین کتابی که در این زمینه آمده است، کتاب «اسباب النزول» اثر «واحدی» متوفای ۴۶۸ هجری قمری است. البته ایشان در همان مقدمه می‌گویند:

«فَالْأَمْرُ بِنَا إِلَى إِفَادَةِ الْمُبْتَدِئِينَ الْمَتَسْتَرِينَ بِعِلْمِ الْكِتَابِ، إِبَانَةً مَا أَنْزَلَ فِيهِ مِنَ الْأَسْبَابِ»

سپس می‌نویسد:

«إِذْ هِيَ أَوْفَى مَا يَجِبُ الْوُقُوفُ عَلَيْهَا»

وقوف و اطلاع بر اسباب نزول بهترین و کامل‌ترین چیزی است که ما می‌توانیم مراد خداوند عالم را از آیه استفاده کنیم.

«وَأُولَى مَا تَصْرِفُ الْعَنَاءَةَ إِلَيْهَا، لِامْتِنَاعِ مَعْرِفَةِ تَفْسِيرِ الْآيَةِ وَقَصْدِ سَبِيلِهَا، دُونَ الْوُقُوفِ عَلَى قِصَّتِهَا وَبَيَانِ نَزُولِهَا»

ما بدون داستانی که این آیه درباره آن آمده است و فهمیدن علت نزول آن، امکان فهمیدن و تفسیر آیه برای ما وجود ندارد.

أسباب نزول الآيات، الواحدی النيسابوری، وفات: ۴۶۸، سال چاپ: ۱۳۸۸ - ۱۹۶۸ م، ناشر: مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع - القاهرة، ص ۴

«زرکشی» هم کتابی تحت عنوان «البرهان فی علوم القرآن» دارد که بخش عمده این کتاب در رابطه با مباحث شأن نزول است. ایشان می‌گویند:

«بیان سبب النزول طریق قوی فی فهم معانی الكتاب العزیز»

البرهان فی علوم القرآن، اسم المؤلف: محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی أبو عبد الله، دار النشر: دار المعرفة -

بیروت - ۱۳۹۱، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، ج ۱، ص ۲۲

حتی اگر بحث‌های ولایی هم مطرح نباشد و می‌خواهید در مباحث فقهی و یا اعتقادی به آیه استدلال کنید، فهمیدن شأن نزول آیه، بسیاری از مسائل را برای انسان روشن می‌کند.

البته باید این نکته را هم در نظر داشته باشیم که شأن نزول آیه، مفهوم آیه را منحصر به یک مورد نمی‌کند. یعنی شأن نزولی که ما از آیه فهمیدیم، «المورد لا یخصص»! چه بسا شأن نزول در یک مورد است، اما ما از آنجا می‌توانیم موارد دیگر را استفاده کنیم.

خداوند عالم در قضیه «زید» می‌فرماید: یا رسول الله! ما همسر زید را بر تو حلال کردیم. در زمان جاهلیت زن پسر خوانده محرم فرد بود، همانطور که عروس حقیقی محرم است. خداوند عالم می‌فرماید: ما او را بر تو حلال کردیم تا تو با همسر «زید» ازدواج کنی، چرا؟ برای اینکه برای مؤمنین مشکلی به وجود نیاید. شما می‌بینید که مورد در رابطه با همسر «زید» است، اما خداوند آن را به تمام مسلمانان تعمیم می‌دهد.

### پرسش:

ظاهراً تعمیم دادن شأن نزول، تنها در فقه است، اما در عقاید چنین نیست.

### پاسخ:

در مباحث عقایدی ما باید ببینیم قضیه چطور است؟ آیا می‌توانیم تعمیم بدهیم و اساساً آیه قابل تعمیم هست یا خیر؟! ما اگر از قرائن حالیه و مقالیه تعمیم درآوردیم که تعمیم می‌دهیم، اما اگر درنیاوردیم منحصر می‌شود.

عرض کردم که این قاعده کلی است. «المورد لا یخصص». ولی اگر شأن نزول در چیزی شد، «لا غیر» می‌گوییم و مورد را تمام می‌کنیم و مسئله در همان موردی که آمده است با تمام قوا استدلال می‌کنیم که در این قضیه تنها همین است.

حال در غیر از این موارد آیا می‌توانیم سرایت بدهیم یا نمی‌توانیم. گاهی اوقات اصلاً امکان سرایت نیست. در آیاتی همانند آیه تطهیر، سرایت امکان پذیر نیست، زیرا خداوند متعال شرایطی در آنجا آورده است.

(إِنَّمَا)، (يُرِيدُ اللَّهُ)، (لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسُ) و (تَطْهِيرًا) مواردی است که آمده و احادیثی که در شأن نزول آمده است، بحث سرایت را منتفی می‌کند. مثلاً بحث عصمت چیزی نیست که ما بتوانیم آن را در جای دیگر سرایت بدهیم. ولی در

آیه تطهیر سرایت مائی هست. آیه تنها خمسه طیبه را تثبیت می‌کند، اما ما از قرائن دیگر همین عصمت را به ائمه دیگر سرایت می‌دهیم. در این قضیه ما سرایت می‌دهیم، اما در غیر از این نمی‌توانیم سرایت بدهیم.

**پرسش:**

آیا این قاعده «المورد لا یخص» را اهل سنت هم قبول دارند؟

**پاسخ:**

بله، همه آنها قبول دارند. این یک قاعده عقلی است که زمانی که در زمینه‌ای آیه می‌آید یا قانونی در یک موردی وضع می‌شود، این قانون نمی‌تواند منحصر به همین مورد باشد.

البته عرض کردیم که مورد به مورد فرق می‌کند؛ بعضی از موردها هست که قابلیت سرایت نیست، اما بعضی از موردها قابلیت سرایت است ولی سرایت آن هم همانند آیه تطهیر مقید است. به عنوان مثال آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) قابلیت سرایت نیست. ما می‌خواهیم چکار کنیم و به کجا سرایت بدهیم؟!

درباره جایگاه شأن نزول، «ابن تیمیه» هم در کتاب «مجموع الفتاوی» می‌نویسد:

«وَمَعْرِفَةُ " سَبَبِ النُّزُولِ " يَعْينُ عَلَى فَهْمِ الآيَةِ فَإِنَّ العِلْمَ بِالسَّبَبِ يورثُ العِلْمَ بِالمُسَبَّبِ»

مجموع الفتاوی، المؤلف: تقی الدین أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی (المتوفی: ۷۲۸ هـ)، المحقق: عبد

الرحمن بن محمد بن قاسم، الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، المملكة

العربية السعودية، عام النشر: ۱۴۱۶ هـ/ ۱۹۹۵ م، ج ۱۳، ص ۳۳۹، باب فائدة معرفة سبب النزول

عرض کردم که مهم‌ترین کتابی که در اسباب نزول وجود دارد، کتاب «واحدی» است. او در کتاب خود مقدمه‌ای دارد که می‌نویسد:

«وأما اليوم فكل أحد يخترع شيئاً ويختلق إفكاً وكذباً ملقياً زمامه إلى الجهالة»

امروزه هرکسی چیزی را اختراع می‌کند یا دروغ و بهتانی را می‌بندد، همه زمام امور آن به جهالت آن افراد است.

«غير مفكر فى الوعيد للجاهل بسبب الآية»

مطالبى كه مى شود از نزول آيه گرفت نسبت به افرادى كه جاهلانه معانى آيات را طبق هواى نفس خودشان تحليل مى كنند امروز گرفتار آن هستيم.

«وذلك الذى حدا بى إلى إملاء هذا الكتاب»

من ديدم هر كسى از آيات طبق برداشت هاى شخصى خود استفاده مى كند.

«واحدى» مى گويد كه من ديدم هر كسى عقايد خود را بر آيه تحميل مى كند، نه اينكه عقايد خود را بر آيه عرضه كند. فرق است ميان اينكه ما عقايد خود را به آيات عرضه كنيم و بينيم كه عقايد ما با آيات تطبيق مى كند يا نمى كند؛ و بين اينكه عقیده خودمان را بر آيه تحميل كنيم.

لذا «واحدى» مى گويد كه من كتابى نوشته ام كه:

«الجامع للأسباب، لينتهى إليه طالبو هذا الشأن والمتكلمون فى نزول القرآن، فيعرفوا الصدق ويستغنوا عن

التمويه والكذب ويجدوا فى تحفظه بعد السماع والطلب»

جامع الأسباب است و به دور از تحريف و دروغ. و تلاش مى كنم آنچه بعد از روشن شدن حقيقت به آن رسيدم آن را تحفظ داشته باشم.

أسباب نزول الآيات، الواحدى النيسابورى، وفات: ٤٦٨، سال چاپ: ١٣٨٨ - ١٩٦٨ م، ناشر: مؤسسة الحلبي

وشركاه للنشر والتوزيع - القاهرة، ص ٥

كتاب ديگرى كه در زمينه شأن نزول آيات وجود دارد، اثر «ابن حجر عسقلانى» است، تحت عنوان «الأجاب فى بيان الأسباب». البته اين كتاب ناقص است و آن را تكميل نكرده است.

کتاب دیگری از «جلال الدین سیوطی» تحت عنوان «لباب النقول فی اسباب النزول» وجود دارد. او آنچه «واحدی» و دیگران آورده‌اند در این کتاب آورده است و اضافاتی هم دارد. «سیوطی» شافعی مذهب بوده و نسبت به روایات اهل بیت هم عنایت ویژه‌ای داشته است.

غالب روایاتی را که دیگران نقل نکردند، «سیوطی» نقل کرده است؛ هرچند او با نگاه یک عالم سنی روایات را نقل کرده است نه با نگاه شیعی. در مجموع چه در کتاب «لباب النقول» و چه در کتاب «جامع الأحادیث» و چه در کتاب «الدر المنثور»، عنایت داشته روایاتی که در شأن نزول آیات مخصوصاً در رابطه با ولایت بوده، استیعاب کرده است.

من خیلی کم برخورد کردم در شأن نزول، روایتی از صحابه و تابعین در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) آمده باشد، اما «سیوطی» آن را ذکر نکرده باشد.

اهل سنت خیلی از «سیوطی» خوششان نمی‌آید و ادعا می‌کنند که او انسان قوی نبوده است و «حاطب اللیل» بوده است. «حاطب اللیل» ضرب المثل است و مراد کسی است که شبانه هیزم جمع می‌کند و به دلیل آنکه دید کمی دارد در کنار هیزم خود چندین مار و عقرب هم با بار خود حمل می‌کند. از این جهت می‌گویند که ایشان مطالب ضعیف و غیر صحیح هم در کتب خود آورده است.

اساساً هرکسی در این زمینه خوب کار کرده و روایات اهل بیت را آورده است برجسبی خورده است. آن‌ها به «شافعی» به جهت اشعارش برجسب زدند، و به «احمد بن حنبل» نیز به خاطر دفاعش از امیرالمؤمنین در قضیه «تربیع» برجسب زدند.

### یک راهکار مهم و اساسی رجالی

این مسائل زیاد مهم نیست، اما آنچه برای ما مهم است این است که مطالبی را که نقل می‌کنند اگر ما بخواهیم همه روایات را از نظر سندی بررسی کنیم و از راوی اول تا آخر مورد بررسی قرار دهیم، در بسیاری موارد با مشکل مواجه می‌شویم.

دلیل مواجه شدن ما با مشکل این است که این آقایان، یک راوی که تضعیف نشده باشد یا ندارند یا خیلی کم دارند. حالا ما با صحابه کاری نداریم. آقایان نسبت به صحابه می‌گویند اگر زنا کنند، لواط کنند، دزدی کنند یا شراب بخورند قبل از اینکه این کارها را کنند خداوند آن‌ها را بخشیده است و آن‌ها فوق عصمت دارند!!

اما نسبت به بعد صحابه معمولاً اجماع بر وثاقت یک راوی در میان آن‌ها بسیار کم است. ما در اینجا دو راهکار داریم که از راهکارهای اساسی است و خیلی مهم است.

راهکار اول قضیه «مستقیض» است. ما در رجال شیعه داریم که اگر یک روایت، از سه گذشت، ولو سند هم ضعیف باشد، ما به مضمون روایات عمل می‌کنیم.

اگر شما کتب فقهی آیت الله العظمی خوئی را مشاهده کنید، می‌بینید که در بسیاری از موارد می‌گوید:

«الرواية في الباب مستفيضة يغنيها عن البحث في السند»

البته این مسئله و قاعده در مورد روایت ضعیف است، نه روایت موضوع یا کذب. اگر هزار مورد روایت دروغ و جعلی هم جمع شود، همانند این است که شما هزار صفر را با هم جمع می‌بندید و مساوی با صفر است.

این راهکار در مورد روایت ضعیف است که راوی آن را ضعیف یا مجهول می‌دانند. اهل سنت هم شبیه حرف را دارند و می‌گویند:

«الأحاديث يقوى بعضها بعضاً»

این قاعده در تمام کتب فقهی آقایان موجود است؛ «الحديث يقوى بعضه بعضاً» یا «الأحاديث تقوى بعضها بعضاً».

ما وقتی در یک موضوعی سه یا چهار سند پیدا کنیم ولو اینکه تک تک سندها هم ضعیف باشد، ما به مضمون این روایات عمل می‌کنیم و به آن‌ها استدلال می‌کنیم. این یک بحث مهم و اساسی است که عزیزان باید به آن دقت کنند. به عنوان مثال «ابن تیمیه» دارد:

«فَإِنَّ تَعَدُّدَ الطَّرِيقِ وَكَثْرَتَهَا يَقْوِي بَعْضُهَا بَعْضًا حَتَّى قَدْ يَحْضُلُ الْعِلْمُ بِهَا وَلَوْ كَانَ النَّاقِلُونَ فُجَّارًا فُسَاقًا»



ما از تعدد طرق یقین پیدا می‌کنیم با اینکه خبر واحد صحیح، ظنی است ولی زمانی که ضعیف متعدد شد علم می‌آید ولو اینکه ناقلان حدیث فاجر و فاسق باشند.

مجموع الفتاوی، المؤلف: تقی الدین أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی (المتوفی: ۷۲۸ هـ)، المحقق: عبد الرحمن بن محمد، الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، المملكة العربية السعودية، عام النشر: ۱۴۱۶ هـ/ ۱۹۹۵ م، ج ۱۸، ص ۲۶

«البانی» هم همین تعبیر را دارد. او بحثی را مطرح می‌کند و می‌گوید:

«أن الحديث طرقه كلها لا تخلو من ضعف»

سپس می‌نویسد:

«ومن المقرر في " علم المصطلح " أن الطرق يقوى بعضها بعضاً إذا لم يكن فيها متهم بالكذب و الوضع»

إرواء الغلیل فی تخريج أحادیث منار السبیل، المؤلف: محمد ناصر الدین الألبانی (المتوفی: ۱۴۲۰ هـ)، إشراف: زهير الشاويش، الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م، ج ۱، ص ۱۶۰، شماره

۱۲۲

همه علمای اهل سنت این قضیه را نقل کردند. «بدرالدین عینی» نقل می‌کند از «نووی» حدیثی که در فضیلت ابوبکر است و می‌گوید:

«ومثله حدیث اقتدوا بالذین من بعدي بکر وعمر أخرجه الترمذي وقال حسن وأخرجه أحمد وبن ماجه وبن حبان وله طرق فيها مقال إلا أنه يقوي بعضها بعضاً»

سبل السلام شرح بلوغ المرام من أدلة الأحكام، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل الصنعاني الأمير، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ۱۳۷۹، الطبعة: الرابعة، تحقيق: محمد عبد العزيز الخولي؛ ج ۲، ص ۱۱

متأسفانه این‌ها در حدیث:

## «أنا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»

المعجم الكبير، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن القاسم الطبراني، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل

- ١٤٠٤ - ١٩٨٣، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ج ١١، ص ٦٥، ح ١١٠٦١

هذه طريق مستقل می آورند، اما ادعا می کنند که همگی ضعیف است و به درد ما نمی خورد و برای ما ثابت نیست که پیغمبر اکرم فرموده باشد: «أنا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا». ان شاءالله این افراد در محضر عدل الهی برای خودشان جوابی دارند! این نکته اول که ما از جمع روایات ضعیف، استدلال می کنیم.

راهکار دیگری هم داریم که برای توثیق و تصحیح سند روایت به کار می بریم. ما یک راوی را می بینیم که دو نفر آن ها را ضعیف خوانده اند و دو نفر آن ها را ثقة می دانند. آقایان قانونی دارند که می گوید:

«الراوی المختلف فيه، حديثه حسن»

الآن ببینید «ابن حجر» نسبت به «عبدالله بن صالح» می گوید:

«إلا أنه مختلف فيه فحديثه حسن»

تهذيب التهذيب، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الفكر -

بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤، الطبعة: الأولى، ج ٥، ص ٢٢٨، ح ٤٤٩

او هم توثیق دارد و هم تضعیف دارد. بنابراین حدیثش می شود حسن! همچنین «ابن حجر» می نویسد که «ابن معین» نسبت به «قزعة بن سويد» یک دفعه او را ضعیف و بار دیگر او را ثقة خوانده است. و «عجلی» نیز او را ضعیف خوانده است؛

«فالحاصل من كلام هؤلاء الأئمة فيه أن حديثه في مرتبة الحسن»

القول المسدد في الذب عن المسند للإمام أحمد، اسم المؤلف: أحمد بن علي العسقلاني أبو الفضل، دار النشر:

مكتبة ابن تيمية - القاهرة - ١٤٠١، الطبعة: الأولى، تحقيق: مكتبة ابن تيمية؛ ج ١، ص ٣٠

و آقایان اهل سنت هم قاعده‌ای دارند که می‌گوید:

«ثم الحسن كالصحيح في الإحتجاج به و إن كان دونه في القوة»

تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي، دار النشر: مكتبة

الرياض الحديثة - الرياض، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف؛ ج ١، ص ١٦٠

حتی بعضی از علمای اهل سنت حدیث حسن را هم جزو احادیث صحیح آورده‌اند. «ابن کثیر» می‌گوید:

«الحسن فهو في الإحتجاج به كالصحيح عند الجمهور»

حدیث حسن همانند حدیث صحیح در احتجاج است.

الباعث الحثيث في اختصار علوم الحديث؛ المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم

الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤هـ)؛ المحقق: أحمد محمد شاكر، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان؛ الطبعة:

الثانية؛ ص ٣٧

ما معمولاً می‌گوییم حدیث صحیح حدیثی است که تمام راویان آن امامی، عادل و ضابط باشد. یعنی سه شرط داریم. ما حدیث «موثق» داریم که اهل سنت ندارند. حدیث موثق عبارت از راوی غیر امامی عادل و ضابط است. به عنوان مثال شخصی فتحی مذهب یا زیدی مذهب یا واقفی یا حتی سنی است، اما در مذهب خودش عادل است. او طبق مبنای خود دروغ گفتن را گناه می‌داند و دروغ هم نمی‌گوید. و ما هم همین را می‌خواهیم.

عزیزان خوب دقت کنند وقتی که ما در راوی «عادل» می‌گوییم غیر از عادل است که در امام جماعت می‌گوییم. امام جماعت را عادل می‌دانیم به طوری که اگر خلاف مروت هم انجام دهد از عدالت می‌افتد. به عنوان مثال امام جماعتی است که در خیابان آدامس می‌جود. در این حالت می‌گویند خلاف مروت است و نمی‌توان پشت سر او نماز خواند. همچنین او غذا می‌خورد یا کارهای خلاف عرف انجام می‌دهد یا گناه صغیره از او سر می‌زند.

در مقابل، در «عادل» در راوی، عدالت در گفتار برای ما مهم است. هر چند در عقیده فاسق باشد. فسق در عقیده خیلی مهم است؛ «لا فسق اعظم من إنحراف العقيدة!» «صاحب جواهر» تعبیری دارد که می‌گوید:

«لا فسق أعظم من فساد العقيدة»

فسقی بالاتر از فساد عقیده نداریم.

جواهر الکلام، نویسنده: الشیخ الجواهری، ج ۱۳، ص ۲۹۰، باب الطرف الثانی

به عنوان مثال مشاهده کنید که واقفی‌ها منکر امامت امام رضا (علیه السلام) شدند، فتحی‌ها امامی به دوازده امام اضافه کردند که گناهی بالاتر از آن نداریم. یعنی اگر کسی تمام گناهان کره زمین در پرونده اعمال خود داشته باشد را با کسی مقایسه کنند که منکر امامت امام عصر خود است، مسلماً این گناه او بالاتر است، اما در گفتار ثقه است.

اگر شما کتب رجالی ما را ببینید، مشاهده می‌کنید که درباره عده ای دارد که فلانی «فتحی ثقه»؛ یا فلانی «ثقة إلا أنه واقفی».

ما تعدادی از روایتی داریم که فساد مذهب دارند، اما ثقه هستند. ما به روایات آن‌ها عمل می‌کنیم، چه امامی چهار امامی یا هفت امامی یا سیزده امامی باشند و چه سنی محض باشد اما وثاقتش برای ما محرز شود.

این قضیه در میان فقهای ما اتفاقی است، غیر از اینکه دو نفر از بزرگان ما همانند «صاحب معالم» پسر «شهید ثانی» و «صاحب مدارک». این دو بزرگوار معتقدند که ما تنها به حدیث صحیح و حسن احتجاج می‌کنیم و به حدیث موثق احتجاج نمی‌کنیم. لذا «صاحب معالم» کتابی تحت عنوان «منتقى الجمان فى الأحادیث الصحاح و الحسان» نوشته است.

بنابراین عدالتی که در روای شرط است، عدالت در گفتار است. یعنی زمانی که یک راوی می‌گوید: «حدثنى الصادق (علیه السلام)» واقعاً برای ما محرز شود که «حدثه الصادق». این برای ما کفایت می‌کند، ولو اهل بعضی از گناهان هم باشد. گناه او بین خودش و خدایش است.

بحث عدالت صحابه برای ما جنبه طریقیست دارد و موضوعیت ندارد. به عنوان مثال شما پشت سر امامی ده سال نماز خواندید بعد معلوم شد که او فاسق بوده است. به دلیل اینکه عدالت در امام جماعت موضوعیت دارد باید ده سال نماز خود را اعاده بفرمایید.

اما در راوی، عدالت طریقت دارد. طریق است برای اینکه برای ما ثابت شود که این کلمات از معصوم صادر شده است یا صادر نشده است. هدف ما آن است. بنابراین ما در اینجا قیودات زائد را کنار می‌گذاریم.

اهل سنت هم به همین شکل هستند. حدیث صحیح آن‌ها تمام شرایط حدیث صحیح شیعه را دارد. یعنی راوی باید عادل در مذهب خودشان باشد و ضابط باشد و...

این‌ها در روایت «صحیح»، قید اضافه‌ای دارند که مضمون این روایت شاذ نباشد. به این معنا که مضمون روایت مخالف با روایات دیگر که صحیح است، نباشد. آقایان چنین چیزی اضافه کردند که بحث جدایی دارد.

آن‌ها در روایت «حسن»، هم همین تعبیر را دارند و می‌گویند: ولو اینکه دیگر روایات هم شاذ باشد ما قبول می‌کنیم.

ولی ما روایتی را روایت حسن می‌گوییم که راوی آن امامی و ضابط است، اما ممدوح است «بمدح دون مرتبة الوثاقه»؛ از او تعریف شده است، اما این تعریف در حدی نیست که او را برای ما توثیق کند. به عنوان مثال خادم امام بوده است. خادم امام عادل و غیر عادل است، اما همین که خادم امام بوده است مدح است مادامی که فسق او برای ما محرز نشود.

یا مثلاً امام به او نامه خصوصی داده است و او به فلان جا برده است. قطعاً امام به هرکسی نامه نمی‌دهد که به جایی ببرد و این برای او مدحی است. و یا نسبت به «ابراهیم بن هاشم» توثیق صریحی نداریم فقط در مورد او می‌گویند:

«وهو أول من نشر حدیث الكوفیین بقم»

الخلافة، الشیخ الطوسی، ج ۱، ص ۱۰۵

قمیین که به هر راوی برچسبی می‌زدند و آبرو و حیثیت افراد را هم با کوچک‌ترین چیزی به باد می‌دادند، زمانی که «ابراهیم بن هاشم» به قم می‌آید همه استوانه‌های علمی قم پای درس او می‌نشینند.

این برای او مدح است، بنابراین قدمای ما روایاتی که در آن «ابراهیم بن هاشم» باشد را روایت حسن می‌خوانند. «صاحب جواهر» در بسیاری از موارد اگر در سند روایت «ابراهیم بن هاشم» بوده است، می‌گوید: «حسنة فلان»، و از او به صحیح‌ه تعبیر نمی‌کند.

این پدیده‌ای که در قم بوده است در آن زمان ضربه بزرگی زد. به عنوان مثال مشاهده کنید «احمد بن محمد بن خالد برقی» یکی از اساتید برجسته حوزه علمیه قرن سوم هجری بوده است. او همانند بعضی از مراجع معاصر ما، کرسی درس و شاگرد داشت.

او گاهی از راویان ضعیف هم نقل حدیث می‌کرد. در آن زمان رئیس حوزه علمیه «احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی» بود که شخصی تندخو بود. او از دست این شخص عصبانی می‌شود و او را از حوزه اخراج و از قم هم تبعید می‌کند.

این شخص به کاشان می‌رود و در آنجا زندگی می‌شود، اما بعد کاشف به عمل می‌آید که «احمد بن محمد بن عیسی» اشتباه کرده بود.

افراد قدیم مردانگی داشتند و زمانی که برای «احمد بن محمد بن عیسی» ثابت شد که اشتباه کرده است، به کاشان رفت و درب خانه «احمد بن محمد بن خالد» رفت و در زد. از او پرسیدند: چه کسی است؟ او گفت: «احمد بن محمد بن عیسی» هستم. او را به داخل راهنمایی کردند، اما او قبول نکرد و گفت: باید بیرون بیایی تا من دست تو را بیوسم و از تو حلیت بگیرم.

«احمد بن محمد بن عیسی» این شخص را با احترام به قم برگرداند و در تشییع جنازه او در سال ۲۷۴ هجری با پای برهنه شرکت کرد تا آبروی رفته او را جبران کند.

در مقابل «سهل بن زیاد» را هم به ری تبعید کردند و تا آخر عمر دیگر بازنگشت. ما از «سهل بن زیاد» نزدیک به دو هزار روایت داریم. اگر ما «سهل بن زیاد» را کنار بگذاریم باید بسیاری از احادیث اساسی ما در مباحث فقهی و کلامی و اعتقادی را کنار بگذاریم.

بنده به یاد دارم در سال ۱۳۵۶ که درس خارج اصول آیت الله وحید خراسانی در مسجد سلماسی می‌رفتیم، ایشان به روایتی رسید که در سند آن «سهل بن زیاد آدمی» بود.

ایشان بحث اصول خود را تعطیل کرد و یک هفته کامل از شنبه تا چهارشنبه ادله دال بر وثاقت و ادله دال بر ضعف «سهل بن زیاد» را بررسی کرد. مشاهده کنید که تا این اندازه مطلب دارد.

بنده به یاد دارم ایشان در آخرین لحظه گفت: «الأمر فی السهل، سهل»، ما به روایات ایشان عمل می‌کنیم. بنده به یاد ندارم که «الأمر فی السهل، سهل» متعلق به «علامه» است یا «محقق» است، ما ایشان گفت: «الأمر فی السهل، سهل». در هر صورت این دو نکته‌ای که من عرض کردم حدیث حسن در جایی که راوی مختلف فیه است در بسیاری از موارد به داد انسان می‌رسد.

در جایی که ما دو یا سه روایت ضعیف را جمع و استدلال می‌کنیم چه بر له خودمان و چه بر علیه مخالف هم، این دو قاعده رجالی در بسیاری موارد به دادمان می‌رسد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته